



وَفَاتِ ابِوطَالِبٍ وَخَدِيجَةَ

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

جنگ ما برخیزد خوب است تا ابوطالب زنده است بنزد او رفته و با وساطت او از محمد پیمانی (پیمان عدم تعرض) بگیریم که ما و او به کار همدیگر کاری نداشته باشیم و بدنبال این گفتگو عتبه و شیبه و ابوجهل و امیه بن خلف و ابوسفیان و چند تن دیگر بخانه ابوطالب آمده و پس از احوالپرسی و عیادت گفتند:

ای ابوطالب مقام و شخصیت تو در میانه قریش چنان است که خود میدانی، و اکنون بیماری تو سخت شده و بیم آن می‌رود که این بیماری تو را از پای درآورد، و از سوی دیگر اختلاف ما را با برادرزاده ات محمد میدانی، خواهشی که ما از تو داریم آنست که او را به اینجا دعوت کنی و از او بخواهی تا دست از مخالفت با ما و اعمال و رفتار و آئین ما بردارد، ما نیز مخالفت با او نخواهیم کرد و در مرام و آئینش او را آزاد خواهیم گذارد.

ابوطالب بدنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و چون حضرت حاضر شد جریان را بدو گفت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمود:

من از اینها چیزی نمی‌خواهم جز گفتن یک کلمه که آنرا بگویند و بر تمام عرب سیادت و آقائی کرده، عجم را نیز زیر قدرت و فرمان خود گیرند!

ابوجهل گفت: بحق پدرت سوگند ما حاضریم بجای یک کلمه ده کلمه بگوئیم، بگو آن یک کلمه چیست؟ فرمود: آن کلمه این است که بگوئید: «لا اله الا الله» و بدنبال آن از بت پرستی دست بازدارید...

ابوجهل و دیگران نگاهی بهم کرده دستها را (بعنوان مخالفت با این حرف) بهم زده گفتند: آیا میخواهی همه خدایان را یک خدا قرار دهی! براستی که این کاری شگفت‌انگیز است! و بدنبال آن یکدیگر گفتند: بخدا این مرد حاضر

مورخین عموماً نوشته‌اند: سه سال قبل از هجرت رسول خدا بمدینه مرگ ابوطالب و خدیجه اتفاق افتاد، و رسول خدا (ص) در مرگ آندو به اندوه سختی دچار شد و آن سال را «عام الحزن» نامیدند.

ابوطالب و خدیجه دو پشتیبان بزرگ و کمک کار نیرومند و باوفائی برای پیشرفت اسلام و حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، خدیجه با دلداری دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ثروت مادی خود به پیشرفت اسلام و دلگرم کردن آنحضرت کمک میکرد، ابوطالب با نفوذ سیاسی و سیادتش که در میان قریش داشت پناهگاه و حامی مؤثری در برابر آزار دشمنان بود.

و معروف آنست که مرگ هر دو در سال دهم بعثت، سه سال پیش از هجرت اتفاق افتاد، و ابوطالب پیش از خدیجه از دنیا رفت و برخی نیز مانند یعقوبی عکس آنرا نوشته‌اند، و فاصله میان مرگ خدیجه و ابوطالب را نیز برخی سه روز و جمعی سی و پنج روز، و برخی نیز ششماه نوشته‌اند، و در کتاب مصباح، وفات ابوطالب را روز بیست و ششم رجب ذکر کرده، و یعقوبی وفات خدیجه را در ماه رمضان نوشته و گوید:

خدیجه دختر خویلد در ماه رمضان سه سال پیش از هجرت در سنّ شصت و پنجسالگی از دنیا رفت...

و پس از چند سطر - گوید: و ابوطالب سه روز پس از خدیجه در سنّ هشتاد و شش سالگی از دنیا رفت و برخی هم سنّ او را نود سال نوشته‌اند.

ابن هشام در سیره می‌نویسد: هنگامی که بیماری ابوطالب سخت شد قریش با یکدیگر گفتند: کار محمد بالا گرفته و افراد سرشناس و دلیری چون حمزه بن عبدالمطلب نیز دین او را پذیرفته‌اند اگر ابوطالب از میان برود بیم آن می‌رود که محمد به

بهیچ گونه قول و پیمانی با ما نیست برخیزید و بدنبال کار خود بروید.

•••
هنگامی که خبر مرگ ابوطالب را بر رسول خدا صلی الله علیه وآله دادند اندوه بسیاری آنحضرت را فرا گرفت و پشایانه خود را به بالین ابوطالب رسانده و جانب راست صورتش را چهار بار و جانب چپ را سه بار دست کشید آنگاه فرمود: عموجان در کودکی مرا تربیت کردی و در یتیمی کفالت و سرپرستی نمودی و در بزرگی یاری و نصرتم دادی خدایت از جانب من پاداش نیکو دهد، و در وقت حرکت دادن جنازه پیشاپیش آن میرفت و در باره اش دعای خیر می فرمود.

در بالین خدیجه

هنوز مدت زیادی و شاید چند روزی از مرگ ابوطالب و آن حادثه غم انگیز نگذشته بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله به مصیبت اندوه بار تازه ای دچار شده بدن نحیف همسر مهربان و کمک کار وفادار خود را در بستر مرگ مشاهده فرمود و با اندوهی فراوان در کنار بستر او نشسته و مراتب تأثر خود را از مشاهده آن حال بوی ابلاغ فرمود آنگاه برای دلداری خدیجه جایگاهی را که خدا در بهشت برای وی مهیا فرموده بدو اطلاع داده و خدیجه را خورسند ساخت.

هنگامی که خدیجه از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه وآله جنازه او را برداشته و در «حجون» (مکانی در شهر مکه) دفن کرد، و چون خواست او را در قبر بگذارد، خود بمیان قبر رفت و خوابید و سپس برخاسته جنازه را در قبر نهاد، و خاک روی آن ریخت.

در تاریخ یعقوبی است که چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه علیها السلام نزد پدر آمده دست بدامن او آویخت و با چشم گریان می گفت: مادرم کجاست؟ در این وقت جبرئیل نازل شده عرض کرد: بفاطمه بگو: خدای تعالی در بهشت خانه ای برای مادرت بنا کرده که در آنجا دیگر هیچ گونه دشواری و رنجی ندارد.

این دو مصیبت ناگوار آن هم در این فاصله کوتاه بمقدار زیادی در روحیه رسول خدا صلی الله علیه وآله و بلکه در پیشرفت اسلام و هدف مقدس آنحضرت اثر داشت و کار تبلیغ دین را بر

او دشوار ساخت تا بدانجا که از عروقه بن زیر نقل شده که گوید: روزی همچنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله در کوچه های مکه میگذشت مقداری خاک بر سرش ریختند و حضرت با همان وضع بخانه آمد، یکی از دختران آن بزرگوار که آن حال را مشاهده کرد از جا برخاسته و از مشاهده آنوضع بگریه افتاد و با همان حال گریه مشغول پاک کردن خاکها شد، پیغمبر خدا او را دلداری داده فرمود:

دخترکم گریه مکن که خدا پدرت را محافظت و نگهداری خواهد کرد، و گاهی نیز میفرمود: تا ابوطالب زنده بود قریش نسبت بمن چنین رفتار ناهنجاری نداشتند، و ما در داستان ازدواج خدیجه شمه ای از فضائل آن بانوی بزرگوار را نوشته ایم که دیگر در اینجا تکرار نمی کنیم^۱.

و اینک چند جمله در باره ایمان ابوطالب

در اینجا قبل از اینکه وارد بحث دیگری بشویم لازم است چند جمله ای در باره ایمان ابوطالب که متأسفانه برخی از نویسندگان اهل سنت در باره اش تردید کرده اند^۲، ذیلاً برای شما ذکر کرده و بدنبال بحث تاریخی خود برویم، گرچه مطلب از نظر ما و هر شیعه دیگری مسلم و جای بحث نیست.

این مطلب مسلم است که چون پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام دستگاه خلافت و زمامداری مسلمانان بدست بنی امیه و پس از آن بدست بنی عباس افتاد، و آنها نیز بنی هاشم و بخصوص فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام را رقیب خود در خلافت می پنداشتند و برای کوییدن رقیب و استقرار پایه های حکومت خود از هیچگونه تبلیغ بنفع خود و تهمت و افتراء و انکار فضیلت رقیب دریغ نداشتند اگر چه منجر به انکار فضیلت رهبر اسلام و اهانت به شخص پیغمبر گرامی و شریعت مقدسه اسلام گردد. چون برای آنها هدف اساسی و مسئله اصلی همان حکومت و ریاست بود و بقیه همگی وسیله بودند، و این مطلب برای هر محقق و متبع بن نظر و منصفی قابل تردید نیست.

و ظاهراً برای هر کس که کمترین آشنائی با تاریخ اسلام داشته باشد برای اثبات این مطلب نیازی به اقامه دلیل و برهان، و ذکر شاهد تاریخی و حدیثی نباشد.

تا جائیکه می توانستند فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و هر کس را که به آن بزرگوار ارتباط و بستگی داشت انکار کرده و در

برابر، حدیثی در مذمت ایشان بوسیله ایادی خود جعل می کردند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید:^۳

معاویه مردم شام و عراق و دیگران را مأمور ساخت تا در منابر و مجامع علی علیه السلام را دشنام داده و از او بیزاری جویند، و اینکار عملی گردید، و در زمان بنی امیه این جریان سنتی شد تا اینکه عمر بن عبدالعزیز از آن جلوگیری کرد.

و از ابی عثمان روایت کرده که جمعی از بنی امیه بمعاویه گفتند: تو اکنون به آرزوی خود رسیدی خوب است جلوی لعن این مرد را بگیری!

گفت: نه بخدا، تا وقتی که خردسالان به لعن او بزرگ شوند، و بزرگسالان با آن پیر گردند. و سپس داستانهائی درباره کسانی که نسبت به علی علیه السلام عداوت داشته و از معاویه پول میگرفتند و در مذمت امیرالمؤمنین حدیث جعل میکردند نقل کرده و اسامی آنها را ذکر میکند مانند ابوهریره، و مغیره بن شعبه، و عروه بن زبیر، و زهری و سمرة بن جندب، و انس بن مالک، و سعید بن مسیب و ولید بن عتبة و امثال ایشان^۴ و از هر کدام نیز برخی از احادیث جعلی آنها را ذکر میکند.

و در همین رابطه فضائل بسیاری را از قاطمة زهرا علیها السلام و بانوی محترم آنبزرگوار و حسن و حسین علیهما السلام و دیگر فرزندان آن حضرت و ابوطالب و جعفر و عقیل پدر و برادران آن امام مظلوم انکار کرده و علتی جز همین رابطه با امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته است.

و بگفته یکی از نویسندگان:

«جناب ابوطالب هیچ جرمی و گناهی نداشته که این چنین مورد اتهام ناروای کفر و شرک قرار گیرد جز آنکه پدر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، و در حقیقت هدف واقعی در این اتهام شنیع و ناروا فرزند برومند او بوده که همچون خاری در چشم امویان و فرزندان زبیر و همه دشمنان اسلام فرو میرفت، و از اعمال خلاف و ضربه هائی که میخواستند به پیکر اسلام جوان بزنند جلوگیری میکرد.»

«و بسیار عجیب و شنیدنی است که ابوسفیان پدر معاویه که در مجلس عثمان آشکارا گفت: سوگند بدانکه ابوسفیان بدو قسم میخورد که نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی! او مؤمن و پرهیزکار و عادل است، اما ابوطالب و پدر امیرالمؤمنین کافر، و مشرک، و در گودال آتش است...!!!»^۵

و گرنه کسی که با تاریخ اسلام و حمایت های بی دریغ

ابوطالب از رسول خدا و آئین مقدس آنحضرت یعنی اسلام آشنا باشد، و آنهمه فداکاری و ایثار او را در اینراه از نظر بگذرانند، و سخنان و اشعار زیاد او را که در دفاع از رسول خدا به عنوان پیامبر برگزیده از طرف خدا گفته است بشنود جای تردید برای او در این باره باقی نمی ماند که او والا ترین مؤمنان و سابقه دارترین مسلمانان بوده است.

کسی که وقتی پیغمبر و علی علیهما السلام را می بیند که نماز میخوانند و علی در طرف راست آنحضرت ایستاده به جعفر فرزند دیگرش نیز دستور میدهد تا با آندو نماز بگذارد و در این باره بدو میگوید:

«صل جناح ابي عبدك وصل عن بساره».

و در این باره آن اشعار معروف را میگوید که از آنجمله است:

إن علينا ونحن نغفر أنفسنا
لا نخذلاً وأنضرا ابن منكمنا
أحس لأمسى من نبيهم وأسى
والله لا أغدنا السبي ولا
و شخصیت بزرگواری که وقتی مسلمانان به حبشه هجرت میکنند قصیده ای انشاد فرموده و برای نجاشی پادشاه حبشه می فرستد و در آن قصیده میگوید:

ليستفم حياؤ الناس أن نعتدا
أنسابهم من مائنا به
وزنر لئوسى والسنخ بن مزيم
فكل بأمر الله يهدى وتغيم
و یا در قصیده دیگری که راویان شعر و حدیث نقل کرده اند در باره آنحضرت گوید:

أمن عنيت في الساد فتؤم
بختهم رب قاهر في الخويع
ليس قاه السوعى من عنده ربه
وقن فان لا يفرغ بهاسن ناديم
و یا در جای دیگر که گوید:

ألم تعلموا ما وعدنا فعدنا
زولوا كموسى خط فى أول الكلب
و چون هنگام مرگ آن جناب فرا میرسد فرزندان عبدالمطلب را گرد آورده و بدانها میگوید:

«يا قفرتنى هاشم! اطيعوا فعدوا وصدقوا فليلها وتزئدوا»^۶

و اشعار و سخنان بسیار دیگری که هر که خواهد باید به همان کتاب شریف الغدير و شرح ابن ابی الحدید (ج ۳ ص ۳۱۰-۳۱۸) مراجعه نماید. و اگر بخواهیم همه را در اینجا برشته تحریر درآوریم کتاب جداگانه ای خواهد شد^۷.

و آیا کسی بعد از آنهمه اشعار و سخنان بسیار میتواند برای تردید در ایمان ابوطالب محملی و توجیهی جز همان که گفتیم بیابد.



و مضمون سخن ابن ابی الحدید در اینجا جالب است که میگوید:

این اشعار را وقتی بصورت مجموع بنگریم متواتر است. اگرچه آحاد آن متواتر نباشد. و مجموعه آنها دلالت بر امر واحد مشترکی دارد و آن تصدیق حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، چنانچه هر کدام از داستانهای شجاعت علی علیه السلام بصورت خبر واحد نقل شده ولی مجموع آنها متواتر است و برای ما موجب علم بدیهی به شجاعت علی علیه السلام میگردد. و این تواتر مانند تواتر در اخبار سخاوت حاتم و حلم احنف و ذکاوت ایاس و غیر اینها است که جای تردید در آنها نیست.^{۱۳}

اکنون پس از ذکر این مقدمه بد نیست بدانید روایاتی که در باره عدم ایمان ابی طالب و یا ایمان او در پایان عمر و هنگام مرگ، و یا بودن او در گودال آتش و امثال آن رسیده است آنها بیشتر بهمان عروه بن زبیر و یا زهری و یا سعید بن مسیب باز میگردند^{۱۴} که دشمنی و انحراف آنها نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار و به اثبات رسیده، و یا از کسانی نقل شده که نزد خود اهل سنت نیز متهم بدروغ و وضع حدیث هستند.^{۱۵}

و از نظر علماء شیعه نیز مطلب اجماعی و اتفاقی است چنانچه شیخ مفید (ره) در اوائل المقالات فرموده:

«امامیه اتفاق دارند بر اینکه ابوطالب مؤمن از دنیا رفت»^{۱۶}.

و شیخ طوسی (ره) در تبیان فرماید:

از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده که ابوطالب مؤمن و مسلمان بود، و اجماع امامیه نیز بر آن است که در آن اختلافی ندارند.^{۱۷}

و مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار گوید:

شیعیان اجماع دارند بر اسلام ابوطالب، و اینکه او در آغاز کار به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد، و هیچگاه بتی را پرستش نکرد، بلکه او از اوصیاء ابراهیم علیه السلام بوده است...^{۱۸}

و از نظر روایات نیز بیش از حد تواتر در این باره از رسول خدا و ائمه اطهار حدیث بما رسیده که مرحوم علامه امینی (ره) بیش از چهل حدیث از آنها را در کتاب شریف القدير^{۱۹} نقل کرده و ما برای تبیین و تیرک بدکر سه حدیث از آنها اکتفا می کنیم:

۱- از ابویصیر روایت شده که گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: ای آقای من مردم میگویند: ابوطالب در گودالی از

آتش است که مغز سرش از آن بجوش میآید؟ فرمود: دروغ گویند بخدا سوگند، براستی اگر ایمان ابوطالب را در کفه ای از ترازو بگذاری و ایمان این مردم را در کفه دیگری؛ قطعاً ایمان ابوطالب بر ایمان ایشان میچربد...^{۲۰}

۲- از امام سجاد علیه السلام در باره ایمان ابوطالب پرسیدند که آیا مؤمن بود؟ فرمود: آری! عرض شد: در اینجا مردمی هستند که می پندارند او کافر بوده؟ فرمود: خیلی شگفت است! آیا اینان به ابوطالب طعن زده و ایراد میگیرند یا برسول خدا؟ با اینکه خدای تعالی پیغمبر خود را در چند جای قرآن نهی فرموده از اینکه زن با ایمانی را در نزد مرد کافری نگاه دارد! و کسی شک ندارد که فاطمه بنت اسد از زنهائی است که به ایمان برسول خدا سبقت جست و او پیوسته در خانه ابوطالب و در عقد او بود تا وقتی که ابوطالب از دنیا رفت.^{۲۱}

۳- شیخ مفید (ره) به اسناد مرفوعی روایت کرده که چون ابوطالب از دنیا رفت امیرالمؤمنین علیه السلام بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و رحلت او را به اطلاع آنحضرت رسانید، رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت غمگین شد و بشدت محزون گردید سپس به علی علیه السلام فرمود: ای علی برو و کار غسل و کفن و حنوط او را بعهده بگیر، و چون جنازه او را برداشتی مرا خیر کن! امیرالمؤمنین دستور رسول خدا را انجام داد و چون پیغمبر گرامی آمد اندوهناک گشته و فرمود: ای عموجان صله رحم کردی و پاداش خیر و نیکو دادی! براستی که در کودکی تربیت و سرپرستی کردی، و در بزرگی یاری و کمک دادی! سپس رو ب مردم کرده فرمود:

هان بخدا سوگند که من برای عمومی خود شفاعتی خواهم کرد که اهل دو عالم را به شگفت اندازد.^{۲۲}

و در پایان تذکر این نکته لازم است که چون طبق روایات بسیار جناب ابوطالب ایمان خود را مخفی میداشت و برای اینکه بهتر بتواند از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع و حمایت کند و مشرکین در برابر او موضع نگیرند و او را از خویش بدانند اسلام خود را ظاهر نمیکرد و شاید همین امر برای برخی از برادران اهل سنت سبب اشتباه شده که نسبت کفر به آنجناب داده اند، و گاهی نیز شیعه را در مورد این عقیده زیر سؤال برده اند که اگر ابوطالب مسلمان بود چرا هیچ کجا دیده نشد نماز بخواند و مانند فرزندان و دیگر مسلمانان در نماز آنها شرکت جوید؟ و چرا در «یوم الدار» و ماجرای دعوت رسول خدا از خویشان سبقت به ایمان

ابن ظلم فاحشی است که کسی بگوید، دست روحانیت اصیل طرفدار اسلام ناب محمدی با سرمایه داران در یک کاسه است! و خداوند کسانی را که اینگونه تبلیغ کرده و یا چنین فکر می کنند نمی بخشد. روحانیت معتقد به خون سرمایه داران زالوصفت نشسته است و هرگز با آنان سرآشتی نداشته و نخواهد داشت».

ادامه دارد

- ۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۱.
- ۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸.
- ۳- بحار، ج ۷۶، ص ۳۶۰.
- ۴- سوره همنزه.
- ۵- سوره علق، آیه ۶، ۷.
- ۶- سوره مؤمنون، آیه ۵۵، ۵۶.
- ۷- بحار، ج ۷۲، ص ۱۲.
- ۸- سوره سبأ، آیه ۳۷.
- ۹- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۴۰.
- ۱۰- بحار، ج ۷۲، ص ۵۵.
- ۱۱- «وفی أموالهم حقٌ للمساكين والمحرور» (سوره ذاریات، آیه ۱۹).
- ۱۲- نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸.
- ۱۳- کنز العمال، خ ۱۶۸۴۰.
- ۱۴- بحار، ج ۷۲، ص ۶۷.
- ۱۵- سوره براءه، آیه ۳۴.

سخنانش و پیامهایش منطبق با وحی و رسالت است «الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبنا» و کیست بیش از آن حضرت که در راه خدا جهاد کند، جهاد با نفس اماره، جهاد با دشمنان خدا و جهاد با مکشبهای ضد الهی؟ و این چیزی نیست که ما ازها کنیم بلکه همگان این مطلب را بوضوح فهمیده اند و اینک تنها برای اطمینان بیشتر آنان - همانگونه که قبلاً در مقدمه نیز تذکر دادیم - این انطباق را تا حدی که در توان قاصرمان است توضیح می دهیم و گرنه مردم، امامشان را خوب شناخته اند و معتقدند که جز حق و حقیقت بر زبان امام جاری نمی شود و از خامه مبارکش تراوش نمی نماید.

یکبار دیگر با هم این فراز از پیام امام را مروری بکنیم که برآستی چه خوش است سخن دوست:

«علمای اصیل اسلام هرگز زیر بار سرمایه داران و پول پرستان و خواتین نرفته اند و همواره این شرافت را برای خود حفظ کرده اند و

بقیه از وفات ابوطالب و خدیجه

به آنحضرت نجست؟ و چرا در هیچیک از مراسم اسلامی شرکت نمی کرد؟

و همانگونه که گفتیم پاسخ آنرا ائمه اطهار داده اند چنانچه در یک حدیث است که امام صادق علیه السلام فرمود: برآستی که ابوطالب تظاهر به کفر کرد و ایمان خود را پنهان داشت، و چون وفات او فرا رسید خدای عزوجل به رسول خدا صلی الله علیه وآله وحی فرمود که از مکه خارج شو که دیگر در مکه یاوری نداری، و رسول خدا بمدینه هجرت کرد^{۲۳}.

و در حدیث دیگری از آنحضرت روایت شده که فرمود: حکایت ابوطالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان خود را مخفی داشته و تظاهر به شرک کردند، و خدای تعالی دوبار به ایشان پاداش عنایت فرمود.^{۲۴}

و این بود فشرده و خلاصه ای از این بحث که ما قبلاً نیز در تاریخ زندگانی رسول خدا (ص) نگاشته ایم، و تحقیق و تحلیلی بیش از این باره از وضع تدوین این مقاله و بحث تاریخی ما خارج است و چنانچه بخواهید بتوانید به جلد هفتم و هشتم الغدیر مرحوم علامه امینی (ره) و یا کتاب «ابوطالب مؤمن قریش» عبدالله خنیزی مراجعه نمائید.

- ۱- می توانید به جلد دوم تاریخ تحلیلی (سلسله مقالات) ص ۵۵- ۶۰ مراجعه نمائید.
- ۲- چنانچه ابن هشام در حدیثی که صدر آن در صفحه قبل گذشت دنباله حدیث را این چنین نوشته که گوید:

آنان رفتند و رسول خدا صلی الله علیه وآله را با ابوطالب در اطاق تنها گذاردند. ابوطالب برسول خدا گفت: ای فرزند برادر بخدا سوگند پیشنهادی که تو بایشان کردی پیشنهاد بیجا و زوری نبود! رسول خدا که این سخن را از ابوطالب شنید در اسلام او طمع بست و فرمود: عسوجان آن کلمه را تو بگو تا تو را در روز قیامت شفاعت کنم! ابوطالب که اشتیاق محبت صلی الله علیه وآله را در اسلام او دید گفت: ای برادرزاده بخدا اگر ترس آن

نمود که فریض تو و فامیلت را سرزنش کنند و بگویند: من از ترس مرگ این کلمه را نگفتم هرآینه آنرا بر زبان جاری می کردم، و اکنون نیز فقط بخاطر اینکه تو خوشحال شوی آنرا می گویم و چون مرگش نزدیک شد عباس بن عبدالمطلب دید لبان ابوطالب حرکت میکند، گوش فراداد و برسول خدا صلی الله علیه وآله گفت: ای فرزند برادر بخدا سوگند آن کلمه را که تو میخواستی گفت، و بدین ترتیب ابوطالب از دنیا رفت (سیره ابن هشام ج ۱ ص ۴۱۸).

- ۳- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۳۵۶.
- ۴- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۳۵۶-۳۶۱.
- ۵- المصحح من السیره ج ۲ ص ۱۵۶.
- ۶- اسدالغابه ج ۱ ص ۲۸۷ و شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۳۱۵. الاصابه ج ۴ ص ۱۱۶.
- ۷- دیوان ابی طالب ص ۳۶ و شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۳۱۴.
- ۸- مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۶۲۳.
- ۹- دیوان ابی طالب ص ۳۲ و شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۳۱۴.
- ۱۰- سیره ابن هشام ج ۱ ص ۳۷۳ و خزانه الادب ج ۱ ص ۲۶۱ و تاریخ ابن کثیر ج ۳ ص ۸۷.
- ۱۱- تذکره ابن جوزی ص ۵. الخصائص النکیری ج ۱ ص ۸۷ سیره حلبیه ج ۱ ص ۳۷۲ اسنی المطالب ص ۱۰.

۱۲- مرحوم علامه امینی نام حدود بیست نفر از دانشمندان و علمای بزرگ شیعه و اهل سنت را در الغدیر (ج ۷ ص ۴۸۰) نقل کرده که درباره ایمان ابوطالب بطور جداگانه کتاب نوشته و برای کتاب های خود نامهایی گذارده اند مانند کتاب «اسنی المطالب فی ایمان ابی طالب» و کتاب «الحقیقه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب» و کتاب «القول الواجب فی ایمان ابی طالب».

و چنانچه می دانیم در سالهای اخیر نیز یکی از دانشمندان سعودی از منطقه احساء و قطیف - استاد عبدالله خنیزی - کتابی در این باره نوشت و «ابوطالب مؤمن قریش» نام نهاد، و پس از انتشار با سعادت علماء سعودی دولت آنجا او را زندان افکنده و محکوم به اعدام کردند که با وساطت مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (ره) از مرگ نجات یافته و آزاد گردید.

- ۱۳- شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۱۵.
- ۱۴ و ۱۵- سیره المصطفی ص ۲۱۶-۲۱۹.
- ۱۶- اولائل المقالات ص ۴۵.
- ۱۷- تیانه چاپ سنگی - ج ۲ ص ۲۸۷.
- ۱۸- بحارالانوار، ج ۹ چاپ کمپانی - ص ۲۹.
- ۱۹- الغدیر ج ۷ ص ۳۴۲-۴۰۰.
- ۲۰- الغدیر ج ۷ ص ۳۹۰.
- ۲۱- الغدیر ج ۷ ص ۳۸۹.
- ۲۲- الغدیر ج ۷ ص ۳۸۶.
- ۲۳- الفصول المختارة ص ۸۰- اکمال الدین صدوق ص ۱۰۳.
- ۲۴- روضة الواعظین ص ۱۲۱- امالی صدوق ص ۳۶۶. الغدیر ج ۷ ص ۳۹۰. شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۳۱۲.